



از سرهنگ بازنیسته بایبوردی

منتخبات تاریخی کوچک و خواندنی

* اسکندر کبیر از اسطاطالین معلم خود پرسید - برای فرمانده عدالت خوبست یا شجاعت گفت کسیکه عدالت دارد احتیاج بشجاعت ندارد. همچنانکه:
* حاکم حمص بعمرببدالعزیز نوشت برج و باروی شهر خراب شده پول و اعتبار دهید تعمیر نمایم. جواب داد - دور شهر دیوار عدل بکش و راهها را از ظلم پاک کن حاجت ببرد و بارونیست.

اولی از ص ۲۶۰ سرگذشت مسعودی دومی از روزنامه اطلاعات ۱۳۳۱ ر ۴۱
* لیث صفار راهزن و عیار بود شبی بخزانة نصر سامانی دستبرد زد در تاریکی تیکه متبلوری بدستش افتاد بزبان زد معلوم شد پارچه نمک است همینکه ملتفت شد نمک امیر را چشیده دست خالی بیرون آمد محافظین خزانه صبح ملتفت آمدن دزد شده جاز زدند که دزد درامان است معرفی شود آمد تفصیلا گفت حسب الامر چاوشیاشی و امیر لشکر شد. از درر محمودی - محمود میرزا فرزند خاقان مغفور .

سلطان محمود غزنوی

* مردی بسطان محمود غزنوی تظلم کرد که یکی از افسران جوان شما بمیال من بند شده شب ها آمده خودم را از خانه بیرون کرده چنین و

چنان میکنند.

سلطان فرمود این مطلب را جائی نگو و هر وقت آن افسر آمد قوری بیا خودم را خبر کن .
شب دیگر که جوان آمد مرد منتظم فوراً بساطان خبر کرده سلطان - محمود باتفاق اوبخانه وی آمده اول چراغ را خاموش کرده سپس آن افسر را در حالیکه مشغول عیش بازن صاحبخانه بود باشمشیر کشته بعد از آن چراغ را روشن کرده از صاحبخانه قدری آب خواسته ضمناً سجده شکر نیز بجا آورد.
صاحبخانه جسارت کرده علت خاموش کردن چراغ و آبخوردن و سجده را پرسید :

فرمود - اینکه چراغ را خاموش کردم برای این بود که فکر کردم شاید غیر از پسر و کسان خودم کسی جرأت باینکارها را نکنند علیهذا هر کدام باشد در تاریکی بکشم که اگر روشن باشد شاید مهر و محبت پدیری مانع کشتن پسر باشد.

و اینکه شکر کردم برای این بود که از اولاد خودم نبودند .
و اینکه آب خواستم از وقتیکه تو آمدی و شکایت کردی از درد و غصه اینکه شاید اولاد خودم اینکار را بنماید آب خوش از گلویم نرفته بود (خلاصه از سرگذشت مسعودی)

نورالدین فرمانفرمای شام و سوریه

* در کتاب ظل السلطان دیدم نورالدین فرمانفرمای شام که صلاح - الدین ایوبی معروف یکی از افسران تابعه او بود در شکست از فرنگیان امراء خود را برای شور و مشورت و باصطلاح امروز شورای عالی جنگ در دمشق جمع نموده جهت رفع مشکلات و حل معضلات کنکاش و چاره جوئی میکردند .
گفتند برای گشایش مالی دو سال حقوق و مستمری اشخاص صرفه جوئی و بمخارج جنگی برسد.

نوری الدین عصبانی شده گفت: (از خارجه شکست خوردم داخله را هم اینطوری برنجانم؟! ابدأ اینکار را نمیکنم.

وحضرت شیخ سعدی در این مورد گوید :
 پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست
 دوستانش روز سختی دشمن جنگ آوراست
 با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین
 زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است

امیر نصر والی خراسان

* مرحوم اعتماد السلطنه مقدم وزیر انطباعات عصر ناصری در یادداشت‌های روزانه خود بتاريخ ۱۴ شعبان ۱۳۰۵ هجری قمری مینویسد :
 در بلخ بواسطه سرقتی که در آبدارخانه امیر نصر شده بود شاگرد آبداری را بیست تازیانه زده بودند .
 سلطان محمود خبردار شده حکم کرد عصری نقاره را که همیشه در خانه سلطان میزدند برده در خانه نصر بزنند .
 امیر نصر شنیده سراسیمه نزد برادر رفته عرض کرد چه تقصیر دارم که مستوجب چنین تنبیه و اهانت شده‌ام .
 سلطان فرمود - لابد داعیه سلطنت داری که با حضور من در شهر مردم را شلاق میزنی باین جهت دستور دادم نقاره را هم در خانه تو بزنند که اسباب بزرگی بهمه جهت فراهم باشد .
 امیر نصر از عمل خود خجل شده و توبه نمود .

در صفحه ۴۹ زینب المجالس مینویسد:

* **بچنگیز خان گفتند سیادی زنبوری تربیت کرده که مرغ شکاری کند**
 فرمود حضوراً نمایش دهد مرغ را هوا دادند سیاد زنبوری از توی فی پرواز داد - زنبور مرغ را تعاقب کرده هر دو چشم او را نیش زده مرغ معلق زنان بزمین آمد - حاضرین تحسین کردند لکن چنگیز خان فرمود زنبور را بگیرد بکشید و هر دو دست سیاد را هم ببیرد .

تعجب کردند فرمود:

هر خردی یا کهتری بسزرگی و مهتری چیره شود جزای او قتل است

ودستی هم که در اینکار بخورد و کهنتر کمک نماید باید بریده شود.
 یاسایا آیین چنگیزی که امیر تیمور جهانگیر نیز اذاو پیروی نموده
 معروف است و در تاریخ عضدی مینویسد که آقامحمد خان قاجار نیز از آیین
 آنها متابعت داشت.

* از امراء کریمخان زند گوید در بازار سراجهای شیراز زین جواهر نشان
 یکی از امراء نادری را که برای تعمیر سراج داده بودند از فرط استیصال
 بطمع جواهرات آن کمین کرده همینکه سراج برای انجام کاری از دگان خود
 خارج شد رفته و در همین حال مراقب فرجام کار بودم چون دیدم مأمورین
 دولتی دتیل سراج آمده و او را گرفته و شکنجه داده نزدیک است او را بکشند
 طاقت نیاورده زین را برده بجای خود گذاشتم سراج نجات یافته دست بدما
 برداشته و من بدمای او بدین روز رسیدم. احتمالاً از تلویح سراج انگلیسی.

* هارون عملارت مجللی ساخته از حضرت رضا علیه السلام دعوت نموده و نظر
 خواست حضرت فرمود - اگر از مال خود ساختی اصراف کردی و اگر از مال
 غیر حرام من ۴۹۷ خطرات و خطرات

* زیمنس صاحب کارخانجات معروف زیمنس آلمان تحصیل کرده بود با
 ۳۲ تومان پول بپرلین آمده کتاب فیزیکی بدست آورده در قسمت برق مطالعه
 کرده رسید بانجا که دستگاه تلگراف و غیره که امروز از حساب خارج است
 ساخته و موقع مردن که در حدود ۱۸۰۰ سال پیش بود ۱۲ میلیون تومان ثروت
 داشت و امپراطور آلمان دکترای افتخاری باو داده بود.
 من ۶۲ خطرات

* در عهدنامه گلستان بین ایران و روس خوانین ما کورا مخیر کردند که
 تبعیت ایران و روس عثمانی هر کدام را مایل باشند اختیار نمایند ایران را
 گزیدند و بهمین جهت مورد توجه قاجاریه بودند.
 از من ۴۲۲ خطرات

والبته صلاح شان هم این بود.

* تیمسار سپهبد جهانبانی در کنفرانس شب ۲۷ و ۲۶ و ۲۷ در انجمن ایران و شوروی در بازدید از کشور شوروی و دریاچه بایکال در خواص دریاچه مزبور فرمودند :

(بواسطه کثرت گودی فشار آب باندازه است که آهن ضخیم در ته آب له و خمیده میشود و با اینحال ماهیهای ریز و کوچک با کمال راحتی تاته آب فرو میروند. همچنین آب آن بسیار زلال و گوارا است .

وسه نمونه از معالجات قدیم

* مخبر السلطنه هدایت در صفحه ۵۱ خاطرات مینویسد جهانگیر خان وزیر صنایع عهد ناصری پایش شتاقلوس گرفته دکتر طولوزان فرانسوی طبیب مخصوص درباری و سایرین جمع شده میخواهند پای او را قطع نمایند زنها داد و بیداد کرده اصرار مینمایند که میرزا حسن جراح عوام را نیز بیاورند آمده معاینه کرده تمهید معالجه را مینماید دکتر طولوزان عصبانی شده باو پر خاش نموده حتی فحش پدر سوخته نیز باو میگوید با اینحال میرزا حسن مشغول کار شده در عرض یازده روز با انداختن زالو و دواهای ایرانی پای مریض را معالجه و بکلی خوب مینماید.

دکتر طولوزان خبر شده با دیدن پای شفایافته وزیر صنایع رو بجراح ایرانی نموده میگوید :
پدر سوخته من - پدر سوخته من و دوستان تو مان از خود باو جایزه میدهد .

* ایضاً - عباس میرزا ملک آراء برادر ناصرالدین شاه که بنالها مقیم عتبات عالیات بوده و سرگذشت خود را بقلم شیرین و روان نوشته در صفحه ۴۵ کتاب خود مینویسد :

شبی از شبها مشغول نماز مغرب بودم پسر وحیدی که دارم و آنوقت چهارده ساله بود در کنار چراغ نشسته بسود از قضایای الهی چراغ افتاد و فقط برپای او ریخته مشتمل شد من در بین نماز دیدم گویا مشعلی افسروخته شد فریاد نورچشم بلند شد و من بی اختیار دویدم باطاق فوقانی که منزل او

بود بهر نوع بود آتش را خاموش نمودم دست خودم نیز سوخت و پای اوازران تا پسا سوخته بود آنچه اطبا از هرملت بودند جمع آوری کردم متفقاً گفتند قانقاریا شده اگر نمیرد پایباید قطع شود خلاصه تامدت سه ماه اطبای فرنگی مشغول علاج بودند روز بروز بدتر شد چند روزی هم اطباء ایرانی معالجه کردند علاج نشد همه را جواب گفته متوسل بحرم کاظمین علیه السلام شده از روی کتاب حقایق الطب و دقایق العلاج مرحوم حاجی کریم خان کرمانی با داروهای ایرانی شخصاً معالجه نموده در اندک مدت بکلی شفایافته نه پنا بداعای اطباء فرنگی پای مریض کوتاه شد - نه بریده و نه معیوب .

* ایضاً حاج نصره الملك ما کوئی در کتاب خود مینویسد :
در انقلاب مشروطیت حمداله خان سالاریات ما کو تیر خورده بود از ترکیه يك نفر صوفی نود ساله را که بجراحی اشتهار داشت آوردند با ساختن داروئی از شمع و خاکه قند و غیره بزودی مجروح را معالجه و در عرض ۴ روز بکلی زخم تیر را که از چند جای بدن سالار گذشته بود معالجه و خوب نمود بعد از فوت صوفی جراح دختر او فرمول ادویه او را داشت .

فتح سمرقند و ...

محاربه سلطان مراد با محمدی میرزا در نهصد و پنچ واقع شد و فراغ ملاحلال دوانی از شرح عقاید عضدی در نهصد و پنچ رخ داد و هم گرفتن شیبک خان از يك سمرقند را در این سال بود .
فوت میرعلیشیر مشهور در نهصد و شش موافق جلوس شاه اسماعیل .
ظهور الدین محمد بابر پادشاه در سال نهصد و شش سمرقند را از شیبک خان گرفت بچنگ بعد از اینکه در نهصد و سه از دست میرزا بابا یسینقر گرفته بود و مرتبه سیم در نهصد و هفده فتح سمرقند نمود .
(تاریخ اکبری)